

۱۶۱ روز

ناصر آقایی

|                     |                                                   |
|---------------------|---------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : آقای، ناصر، ۱۳۴۳ -                              |
| عنوان و نام پدیدآور | : ۱۶۱روز / ناصر آقای.                             |
| مشخصات نشر          | : رودسر: نشر جیسا، ۱۳۹۷.                          |
| مشخصات ظاهری        | : ۳۸۶ص: مصور(رنگی).                               |
| شابک                | : 978-622-6290-08-1                               |
| وضعیت فهرست نویسی   | : فیبا                                            |
| عنوان گسترده        | : صد و شصت و یک روز.                              |
| موضوع               | : داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴                      |
| موضوع               | : Persian fiction -- 20th century                 |
| موضوع               | : جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- خاطرات           |
| موضوع               | : Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Personal narratives |
| رده بندی کنگه       | : PIR۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳۳ ۱۳۹۷۸۴ص/ق                       |
| رده بندی دیویی      | : ۶۲/۳۶۸                                          |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۵۵۰۹۱۳۸                                         |

\*\*\*\*\*



نام کتاب: ۱۶۱ روز  
ناشر: جیسا  
نویسنده: ناصر آقای  
نوبت چاپ: اول  
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه  
گرافیک رایانه ای: امین رایانه  
تایپ: سید فاطمه سیدمحمدی  
صفحه آرای: مهدیه اسماعیل کردی  
چاپ: فرهنگ  
هماهنگی و نظارت تولید: ره پویان اندیشه و هنر  
شابک: 978-622-6290-08-1  
قیمت: ۵۸۰۰۰۰ ریال

\*\*\*\*\*

نشر جیسا - رودسر - صندوق پستی: ۴۴۸۱۵۱۱۷۳  
تلفن: ۴۲۶۱۱۳۶۱-۴۲۶۱۰۶۱۷-۴۲۶۱۰۱۳-۰۵۲۷۲۱۳۴-(۰۱۱)



۰۹۳۶۱۷۴۱۴۴۸ - ۰۹۱۲۱۳۲۵۰۱۲

<https://telegram.me/jisapublication> / [Jisapub@gmail.com](mailto:Jisapub@gmail.com)

شماره تماس با نویسنده جهت ارائه هر گونه نظر و پیشنهاد ۰۹۱۸۲۴۵۲۶۹۰ - ۰۹۰۲۹۴۰۹۲۲۰  
کلیه حقوق اعم از چاپ و تکثیر به هر شکل و میزان، نسخه برداری، ترجمه و جز اینها برای ناشر محفوظ است. متخلفین بر اساس قانون حمایت از مولفین و مصنفین و هنرمندان تحت تعقیب قرار خواهند گرفت.

سلام

اگه دوباره جنگی اومد، و تو رو دعوت به جنگیدن کردن، می دونی چی باید بگی؟ بله؛ از قول ما کهنه سربازها بگو، به خدا ما دنبال جنگ نرفته بودیم. اون خودش اومد؛ بی هیچ دلیلی، بدون استدلال، غیرحماقت. اول، می جنگیدیم که کشته نشیم، و بعد، جنگ یادمون داد، بکشیم تا نمیریم. عده‌ای رنگ رزمنده‌ها رو گرفتن. و عده‌ای هم رنگ رزمندگی به خود پاشن. عده‌ای هم موندن، اما زخم بر تن و داغ بر دل. عده‌ای شهید شدند تا آینده زنده بمونه. اما نه آینده‌ای به این شکل.

راستی ما باید به کار می کردیم؟ عده‌ای اومدن تا بی تن آدم حسابی بشن. و عده‌ای هم پیکر تراش دیوونگی جو نی، با جنگ همزمان شد. ما چه کار باید می کردیم؟ آیا جز جنگیدن چاره‌ای هم داشتیم؟ گورمود رو گم می کردیم و برمی گشتیم به شهرمون؟ ما هم آینده رو برای خود نقاشی کرده بودیم. ۱۱ سال نزدیکتر از این آینده بود. چون عزیز بود، اما عشق به شکلی دیگر، رقص ستانه‌ن شهدا غوغا می کرد. چه باید می کردیم؟ یوسف نمی شدیم؟ بر روی مین نباید می رقصیدیم؟ ما خونه‌ی فکه، شلمچه رو رونق نمی دادیم؟ دروازه‌ی خرمشهر رو خوشگل نباید می کردیم؟

باور کنین ای نسل‌های بعد از من، جوون جوون رفتیم، پیر پیر رفتیم. رفتیم تا فردا از نگاه تیز امروز شما فرار نکنیم. پس چه باید می کردیم؟ فرار می کردیم که کوفی مرام بشیم؟ که از سرکوفت نسل امروز در امان می موندیم تا دق نکنیم؟ که همه اعتقاداتمون به نرخ دلار و سکه حراج نشه؟ که اسم جمع‌مون رو بر پیشونی بانکی رباخوار و بانندی سکه دزد ننویسند؟ ما باید چه خاکی سرمون می کردیم؟

بله؛ نسل‌های آینده، از قول ما بگو؛ به بعد از جنگ بیشتر اندیشه کنن. وقتی ارزش‌ها رو در

خاکریزهای فله، شرهانی، جفیر جا گذاشتیم. وقتی شهر ما رو غریبه می دونست. باور کنین در اون روزها، قطار قطار رفتیم .... واگن واگن برگشتیم .... راست قامت رفتیم، کمر خمیده برگشتیم .... گروه گروه رفتیم .... تنهای تنها برگشتیم. بدون هیچ استقبال و شادی و جشن و سرور. فقط آغوش گرم مادری که چشم به راهم بود و دیگه هیچ. اما ایستادیم. راستی ما چه چه مرگمون شده بود؟ باور کنین ما هم دل داشتیم. بچه و همسر و خونه رو دوست داشتیم. دل رفتیم، بی دل برگشتیم. با یار رفتیم، با «بار» برگشتیم. با «پا» رفتیم، با «عصا» برگشتیم. با «عزم» رفتیم، پر «زخم» برگشتیم. با «شور» رفتیم، پر «شعور» برگشتیم. با وجود همه ی ایراد که گفتیم، ما پشیمون نیستیم، ما همون سربازهای کهنه ایم، پیاده ایم که سواری یاد نگرفتیم. ما به هر سبب دلت نرفته بودیم. ما از جنگ زندگی شرافتمندانه می خواستیم، حتی ترکیب عاشقی موردها عوض شد.

می دونین تعدادمون در ۸ سال چند نفر کم شد؟ درصد از کل جمعیت ایران! و ما به کشور و مردم مون وفادار موندیم. ما غارت رو آموزش نایده بودیم. رفتیم و غیرت رو تجربه کردیم. فریاد می زنیم که؛ اینان از ما نیستند. این حرامان عاصه ی اختلاس، از ما نیستند. گرگ هایی که صد پیرهن یوسف رو پاره کردند. این خرافات رصاصه ی مرام ما نیست. نه اسب امام زمان دیدیم، نه بی ذکر امام حسین (ع) جنگیدیم. ای دلای ماها رحم کنین به این مردم شهید داده و خسته. ما کهنه سربازها، استخوان در گلو، از امروز شرمنده ایم. با صورتی سرخ یا سیلی دستانی که در طلایه جا موند.

آره؛ نسل های آینده قرارمون این نبود. شما بگید چه باید کرد؟

والسلام

ارادتمند: ناصر آقائی